

چکیده

آنچه در پیش روی دارید، بررسی نقش اصحاب به عنوان اولین طبقه تفسیری در تفسیر قرآن کریم است.

در این مقاله موجز سعی شده است ضمن استناد به آیات قرآن برای جواز تفسیر کلام وحیانی، یادی از پنج تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شود به میان آید و عمده مستندات آنان در تفسیر مطرح گردد. بخش عمده‌ای از این مقاله را تعریف اصحاب و شأن آنان به خورد اختصاص داده است. در این قسمت، اصحاب در لغت و اصطلاح تعریف شده و ویژگیهای تفسیری آنان ذکر شده است. تعریف اصحاب از زبان اندیشمندان اهل سنت و معیار صحابی شدن در لا بلای کتب مختلف آنان بحث بعد را شکل می‌دهد.

عدالت اصحاب که از مباحث مهم حدیثی شمرده می‌شود، با دقت مورد ارزیابی قرار گرفته و دیدگاه متفکران شیعی و سنی طرح و دلایل آنان به دور از تعصب و تنها با استفاده از مدارک مورد قبول جرح و تعدیل گشته و در نهایت این نتیجه اخذ شده است که اصحاب به خاطر صحابی بودنشان مورد اکرام و ولی اعمال و رفتار و نیز اقوالشان باید چون سایر انسانها در بوته نقد و بررسی قرار گیرد. **کلید واژه‌ها:** قرآن، تفسیر، روش‌های تفسیری، طبقات مفسرین، اصحاب.

مطابق مفاد آیه شریفه:

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ^۱

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اولین مفسر قرآن کریم محسوب می‌شود.

بعد از آن حضرت، امام علی بن ابیطالب علیه السلام معدن علم و حکمت بود. او به اعتراف برجستگان علمی همه فرق اسلامی، متشخص‌ترین شخصیت علمی اسلام محسوب می‌شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او فرموده است:

انا مدينة العلم و علی بابها و من اراد الحکمة فلیأتها من بابها.^۲

من شهر علم و علی درگاه آن است، پس هر کس در پی حکمت است از طریق او وارد شود.

و او خود را عارف‌ترین انسانها به قرآن و علوم مرتبط با آن می‌دانستند و خطاب به مردم فرمودند:

ایُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَنَا بِيَطْرُقِ السَّمَاءُ أَعْلَمُ مِذِّي بِيَطْرُقِ الْأَرْضُ.^۳

ای مردم از من بپرسید قبل از اینکه مرا نیابید که من به راههای آسمانها نسبت به زمین آگاه‌تر هستم.

ابن مسعود از مفسران بزرگ در همان عصر، فرمایش او را تأیید می‌کرد و می‌گفت:

إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَي سَبْعَةِ أَحْرَفٍ مَا مَزَّهَا حَرْفٌ إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ وَإِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ عِنْدَهُ مِنْهُ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ.

۱- دکترای علوم قرآنی

^۱ - نحل / ۶۴ .

^۲ - کنز العمال، ج ۲، ص ۲۰۱؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۹۸.

^۳ - نهج البلاغه، خ ۱۸۹.

قرآن بر هفت حرف نازل شده است و نیست حرفی از آنها مگر اینکه ظاهر و باطنی دارد و علی بن ابیطالب علیه السلام علم به ظاهر و باطن آن دارد.

این روایت را بسیاری از برجستگان تسنن نقل کرده‌اند.^۱
جلال الدین سیوطی می‌گوید:

در بین اصحاب، ده نفر به تفسیر قرآن شهرت یافتند که عبارتند از خلفا اربعه، ابن مسعود، ابن عباس، ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابوموسی اشعری، عبدالله بن زبیر و در میان خلفا اربعه بیشترین تفسیر قرآن از علی بن ابیطالب علیه السلام نقل شده است و روایات تفسیری سه خلیفه دیگر به واسطه کوتاه بودن عمرشان اندک است.^۲

البته این توجیه از سیوطی که صاحب فکر و اندیشه است و آثار بسیاری در زمینه قرآن و سنت نگاشته است، بسیار بعید و دور از انتظار به نظر می‌رسد.
زرقانی در مناهل العرفان، در بیان علت کم بودن روایات تفسیری خلفاء و کثرت روایات تفسیری حضرت امیر علیه السلام ضمن بیان نکته‌ای که سیوطی بدان اشاره داشتند می‌افزاید:
به‌علاوه، امام به برتری فکری، علم و دانش سرشار و اشراقات قلبی، از دیگران ممتاز بوده است.^۳

بعد از ایشان می‌توان به مفسران دیگری از اصحاب اشاره کرد که از جمله:

۱ - عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب:

او هنگام ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله سیزده ساله بوده است و با سن اندکش به‌علت ملازمت بسیار با پیامبر خدا و آگاهی از برخی از اسرار نبوت جزء اصحاب شمرده شد. وی در کنار ابن مسعود و گاه قبل از او، برجسته‌ترین مفسر قرآن محسوب می‌شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ابن عباس عنایت خاص می‌داشتند. حضرت در روایتی او را فارس قرآن نامیده و فرموده‌اند:

حذیفة بن الیمان من اصفیاء الرحمن و ابصرکم بالحلال و الحرام، و عمار بن یاسر من السابقین و المقداد بن

الاسود من المجتهدین و لکل شیء فارس و فارس القرآن عبدالله بن عباس.^۴

حذیفة از برگزیدگان خدای رحمان و بیناترین شما به حلال و حرام است، عمار از سابقین و مقداد از کوشایان بوده و برای هر چیزی قهرمانی است و دلاور در عرصه قرآن، ابن عباس است.
و نیز حضرت او را چنین دعا کرده بودند:

اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل.^۵

^۱ - ر.ک: التفسیر والمفسرون، ج ۱، ص ۸۹.

^۲ - اتقان، ج ۲، ص ۱۸۷.

^۳ - مناهل العرفان، ج ۱، ص ۴۸۳.

^۴ - سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۵۰؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۳.

^۵ - بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۹۶.

خدایا او را در دین فقیه گردان، خدایا تأویل را به او بیاموز.
 حضرت علی علیه السلام نیز مردم را به نظریات تفسیری او ارجاع می‌داد او را تمجید می‌کرد و می‌فرمود:
ابن عباس کائما ينظر الى الغيب من ستر رقيق^۱.
 ابن عباس به غیب از پس پرده‌ای نازک نگاه می‌کند.
 وی در مورد نظریات تفسیری خویش می‌گوید:
ما اخذت من تفسیر القرآن، فعن علی بن ابیطالب.
 هر چه از تفسیر قرآن فرا گرفتم، از علی ابن ابیطالب است.
 منابع تفسیری او بعد از آراء و نظریات علی علیه السلام همان‌طور که خود به آن اذعان داشت، عبارت بودند از:

۱ - اشعار عربی

ابن عباس برای درک مفهوم و اژه‌های قرآن به اشعار عربی رجوع می‌کرد، به‌نظر او شعر عربی، عربی اصیل است و قرآن به زبان عرب نازل شده است پس می‌تواند مجملات قرآن را تفسیر کند.
 وی می‌گفت: **اذا تعاجم شيء من القرآن فانظروا في الشعر، فان الشعر عربی.**^۲
 اگر چیزی از قرآن مبهم می‌نمود به شعر بنگرید که شعر عربی است.
 بر همین اساس ابن عباس را می‌توان مبتکر روش تفسیر لغوی نامید.

۲ - استعمالات عمومی الفاظ

ابن عباس در فهم لغات قرآن به استعمال آن واژه در بین مردم و لسان عوام توجه داشت. او خود می‌گوید: من معنای واژه «فاطر» در آیه **فاطر السموات والارض** را نمی‌دانستم، تا اینکه دو مرد بادیه‌نشین نزد من آمدند و درباره چاهی با هم مشاجره داشتند یکی از آنها گفت:
أَنَا فَطَرْتُهَا من کندن چاه را آغاز کردم.^۳

دو منبع دیگر

برخی از جمله مستندات تفسیری ابن عباس را، اهل کتاب ذکر کرده‌اند.
 گل‌دزیهر مستشرق در کتاب «المذاهب الاسلامیه فی تفسیر القرآن» آورده است که: ابن عباس به شخصی به‌نام «ابوالجلد غیلان بن فروه ازدی» مراجعه کرده و او در مطالعه کتب یهود به‌نام بوده است. وی از دختر ابن عباس به‌نام «میمونه» نقل کرده است که: پدرم قرآن را در هفت و تورات را در شش روز ختم می‌کرد و در علوم و معارف به «کعب الاحبار» یهودی رجوع می‌نمود.^۴
 طبیعی است با شناختی که تاریخ از شخصیت ابن عباس نقل کرده است، این ادعاها کاملاً بی‌پایه محسوب می‌شود چرا که؛ اولاً: او از منابع قوی‌تری در تفسیر برخوردار بوده و نیازی به مراجعه به اهل

^۱ - شرح نهج البلاغه حدیدی، ج ۲، ص ۴۹.

^۲ - تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۱۴۳.

^۳ - بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۳۶۹.

^۴ - ر.ک: المذاهب الاسلامیه فی تفسیر القرآن، ص ۸۴.

کتاب نداشته است. ثانیاً: او مردم را از مراجعه به کتب گذشتگان پرهیز می‌داد و به مراجعه‌کنندگان طعن می‌زد.

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری آورده است که ابن عباس به مردم می‌گفت:

يا معشر المسلمين، تسألون اهل الكتاب و کتابکم الذی أنزل علی نبیّه

صلی‌الله‌علیه‌وآله‌احدث الاخبار بآله نعرفه لم

یشب و قد حدثکم الله ان اهل الكتاب بدلوا کتاب الله و غیروا بایدیهم...^۱
ای مسلمانها از اهل کتاب می‌پرسید در حالی که کتابی بر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است، تازه‌ترین گفتار خداست و خداوند به شما گفته است که: اهل کتاب، کتاب خدا را تغییر دادند و از پیش خود نوشتند.

عده‌ای نیز ابن عباس را به عنوان ناقل برخی اسرائیلیات و احادیث جعلی معرفی نموده‌اند.

عمده دلایل انتساب روایات جعلی و اسرائیلی به ابن عباس، کثرت روایات نقل شده از او و نیز

تهاافت برخی از آنها، با بعضی دیگر و همچنین بغض حکومت بنی‌امیه از خاندان بنی‌هاشم است.

دکتر ذهبی می‌گوید: از ابن عباس روایات تفسیری بسیاری نقل شده است به طوری که هیچ آیه‌ای

در قرآن نیست که از بنی‌عباس نظری در مورد آن نیامده باشد.

کثرت این روایات که اساساً قابل شمارش نیستند باعث شده است برخی در صحت استناد آنها

تردید کنند.^۲

شافعی گفته است: از روایات تفسیری ابن عباس تنها صد حدیث به اثبات رسیده است.^۳

احمد امین نیز می‌گوید: یکی از دلایل ما بر جعل روایات و نسبت دادن آن به ابن عباس، احادیث

متناقض او در يك موضوع است.^۴

مثلاً در مورد فرزندی که حضرت ابراهیم او را به قربانگاه برده است، دو نقل مختلف از ابن عباس

وارد شده که مطابق یکی نام وی اسحاق و مطابق دیگری اسماعیل است.^۵

البته همان طور که گفته شد دلایل اساسی جعل روایات و انتساب آنها به ابن عباس را می‌توان در سه

مورد ذیل تلخیص نمود:

۱ - ابن عباس شأنی عظیم در تفسیر داشت و سخن او در این باب قابل اعتماد بود. همین امر موجب

شد که جاعلان حدیث به خاطر موجه نشان دادن احادیث خود، آن را به ابن عباس نسبت دهند.

احمد امین گوید:

جعل حدیث و انتساب آن به علی علیه‌السلام و ابن عباس رواج بیشتری داشت زیرا

هر دو از خاندان نبوت بودند و حدیث آنها برای مردم مورد وثوق بود.^۶

۲ - عناد بنی‌امیه با خلفای بنی‌عباس قابل انکار نیست، بعد فرهنگی این کینه قوی تر بود. چه اینکه

^۱ - فتح الباری، ج ۵، ص ۱۸۵ .

^۲ - تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۷۷ .

^۳ - ر. ک. الاتقان، ج ۲، ص ۱۸۹ .

^۴ - فجر الاسلام، ص ۲۰۲ .

^۵ - تفسیر طبری، ج ۲۳، ص ۵۱ و ۵۳ .

^۶ - فجر الاسلام، ص ۲۰۲ .

بنی عباس قومی فرهنگی و متمدن محسوب می‌شدند ولی بنی‌امیه به شدت از این فیض محروم بودند.
۳ - در زمان بنی‌عباس برخی برای نزدیک شدن خود به حکومت عباسی احادیثی می‌ساختند و به ابن عباس که نیای حاکمان بود انتساب می‌دادند تا به این وسیله خود را به خلفای عباسی معرفی نمایند.
با این وصف ابن مینا نیز چون مینای پیشین برای تفسیر ابن عباس قابل پذیرش نیست.
ابن عباس در سال ۶۸ هجری و در ۸۱ سالگی در مدینه از دنیا رفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

۲ - عبدالله بن مسعود

او شخصیتی پرمنزلت بین اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شمرده می‌شد، وی از مدافعان اهل بیت علیهم‌السلام بعد از ارتحال حضرت بودند و از جمله معدود افرادی است که برپیکر حضرت زهرا علیها‌السلام نماز گذارد و نیز هم او برپیکر ابوذر که به‌وسیله عثمان به ربه تبعید شده بود، علی‌رغم نهی خلیفه نماز گذارد.
پیامبر در وصف وی فرموده است:

من احب ان یسمع القرآن غضاً فلیسمعه من ابن امّ عبد یعنی ابن مسعود.^۱
کسی که دوست دارد قرآن را تازه بشنود، آن را از ابن مسعود بشنود.

و نیز حضرت فرمودند:

خذوا القرآن من اربعة، من ابن ام عبد الله، و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولى حذیفة.^۲

قرآن را از چهار کس بگیر، از ابن مسعود و معاذ و ابی و سالم.

ابن مسعود در سال ۳۲ و در سن ۶۰ سالگی از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

۳ - ابی بن کعب

ابی، قبل از اسلام از احبار یهود بود و به علوم کهن آگاهی داشت. او از جمله نویسندگان وحی می‌باشد. می‌گویند او اولین کسی است که در فضایل قرآن، کتاب تألیف کرده است. وی در قرائت هم استاد بود و «سیدالقرآء» لقب گرفته بود، ائمه علیهم‌السلام، قرائت او را قرائت اهل بیت می‌دانستند.

۴ - زید بن ثابت

زید کاتب وحی بود. او بعد از جنگ یمامه و قتل برخی از حافظان قرآن، به‌دستور ابوبکر و عمر به جمع‌آوری قرآن پرداخت. ابن عباس به خانه او رفت و آمد داشت و می‌گفت: به نزد علم باید رفت چرا که علم نزد کسی نمی‌آید. برخی او را از جمله مهاجمان به خانه حضرت زهرا علیها‌السلام برای اخذ بیعت از علی علیه‌السلام می‌دانند. وی در سال ۴۵ هجری از دنیا رفت.

۵ - جابر بن عبدالله انصاری

جابر شخصیت بزرگ اسلامی و از اجلاء اصحاب است. او هیجده غزوه را شرکت داشته و در جنگ صفین نیز حاضر بوده است.

^۱ - بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۲۱۳؛ سفینه، ج ۲، ص ۱۳۷؛ کنز العمال، خ ۳۰۷۷.

^۲ - بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۲۱۳.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و عده درك امام باقر علیه السلام را به او داده بودند و فرمودند: سلام مرا به او برسان، جابر بعد از ارتحال پیامبر به تفسیر قرآن مشغول بود و در سال ۷۴ هجری در سن ۹۴ سالگی از دنیا رفت.^۱

ویژگی‌های تفسیر اصحاب

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به واسطه نزدیکی آنها به عصر نزول قرآن و نیز محدود بودن دایره فعالیتشان به حجاز و عدم ارتباط با تمدنهای دیگر و همچنین آشکار نشدن اختلافهای مذهبی، مشکلات کمتری در تفسیر قرآن داشتند و به همین علل تفسیر آنان محدود بوده و خاص توصیف برخی واژه‌ها و یا تفسیر محدود بعضی از آیات می‌شد.

اخبار و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله مستندات اصلی اصحاب شمرده می‌شود. آنان آنچه را که از پیامبر شنیده بودند به شکل روایت مستند نقل می‌کردند.

از دیگر خصوصیات تفسیری اصحاب این است که تفسیر قرآن به قرآن که از عهد پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز شده بود، در عصر صحابه رواج داشت و آنان گاهی در تفسیر آیه‌ای به آیات دیگر رجوع می‌کردند. گاهی نیز در تبیین لغات قرآن به اشعار شعراء جاهلی مراجعه می‌نمودند و شیوه استعمال الفاظ را در آن اشعار جستجو می‌کردند.

از خلیفه دوم نقل شده است که می‌گفت: دیوان خود را حفظ کنید تا گمراه نشوید. گفتند کدام دیوان؟ پاسخ داد: شعر جاهلی که تفسیر کتابتان و معانی گفتارتان در همان است.^۲

دیگر از مستندات تفسیری برخی صحابه، اهل کتاب بودند، و متأسفانه تاریخ داستانهای تلخی از رجوع اصحاب به اهل کتاب در تفسیر قرآن نقل کرده است.

رشید رضا در تفسیر المنار، نام برخی از اصحاب را ذکر می‌کند که به اهل کتاب رجوع کرده‌اند.^۳ و احمد امین در فجرالاسلام می‌گوید: علی‌رغم نهی پیامبر از تصدیق اهل کتاب، برخی کلام آنها را صحیح می‌پنداشتند.^۴

ابو ریه نیز گفته است: اصحاب و تابعان هرچه از کعب الاحبار و عبدالله ابن سلام و وهب منبّه می‌شنیدند تصدیق می‌کردند و در این میان ابوهریره بیشتر از دیگر اصحاب به یهودیان و مسیحیان مسلمان شده اعتماد می‌کرده و از آنان نقل حدیث می‌نموده است.^۵

تفسیر اصحاب از استنباطات شخصی نیز بی‌بهره نبود و آنان گاه آراء و نظریات خود را نیز مطرح می‌ساختند.

اعتبار نظر صحابه در تفسیر قرآن، نزد برخی اهل سنت، به قدر روایت منقول از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است چرا که به نظر آنان، اصحاب قرآینی داشته‌اند که دیگران از درك آن قرائن محروم مانده‌اند. البته عده‌ای از

^۱ - ر. ک. اعیان الشیعه، تأسیس الشیعه، اسد الغابه، الاصابه، تذکره الحفاظ، مروج الذهب، تنقیح المقال، و دیگر کتب رجالی.

^۲ - التفسیر و المفسرون ج ۱، ص ۷۴.

^۳ - ر. ک: الاسرائیلیات و اثرها فی التفسیر، ص ۱۲۰.

^۴ - ر. ک: فجرالاسلام، ص ۲۰۱.

^۵ - اضواء علی السنة المحمدية، ص ۱۱۰.

اندیشمندان آنان فقط منقولات مستند به پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌پذیرند و به نظرات و آرائشان در بیان محتوای قرآن وقعی نمی‌نهند مگر تفسیر لغوی آنان که به قدر حجیت قول لغوی مورد اعتبار است.

اصحاب کیانند؟

صحابه و اصحاب، از ریشه صحب یصحب صحبه و صاحبه جمع کلمه صاحب است که به معنای همدم و همنشین^۱ و ملازم و همراه^۲ و یار و یاور^۳ و حافظ و نگهبان^۴ در لغت عربی به کار می‌رود.

ابن منظور در لسان العرب نیز می‌گوید: **الصاحب: المعاشر^۵**

راغب اصفهانی گوید: **الصاحب؛ به معنای ملازم و همراه است، چه انسان یا حیوان، یا مکان و یا زمان باشد. و فرقی نیست که مصاحبت و همراهی جسمانی و با بدن باشد که اصل همین است و بیشتر چنین مصاحبتی مورد نظر است و یا مصاحبت با توجه و عنایت و همت باشد و واژه مصاحبت و همراهی در عرف به کار نمی‌رود مگر درباره کسی که همراهی و ملازمت او زیاد باشد^۶.**

اندیشمندان اهل سنت کسی را صحابی می‌دانند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده باشد در حالیکه به او ایمان آورده باشد، اگر چه این دیدار بسیار کوتاه و حتی ساعتی در روز بوده باشد. بر اساس چنین برداشتی همه کسانی که با پیغمبر همزمان بوده و او را دیده باشند، صحابی هستند.

بهترین تعریفی که محققان اهل سنت برای صحابی پسندیده‌اند تعریفی است که ابن حجر در مقدمه **الاصابة** نموده است:

الصحابی من لقی النبی صلی الله علیه و آله مومنا به و مات علی الاسلام فیدخل فیمن لقیه من طالت مجالسته له أو قصرت

و من روی عنه او لم یرو و من غزا معه او لم یغز و من رآه رویه و لو لم یجالسه و من لم یزه لعارض کالعمی^۷

صحابی کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را در حالی که به او ایمان آورده دیدار کرده و مسلمان از دنیا رفته باشد، چنین کسی صحابی است، خواه با پیغمبر زمانی دراز نشست و برخاست کرده باشد یا مدتی کوتاه، خواه از حضرت سخنی شنیده و روایت کرده باشد یا نه، خواه با پیغمبر صلی الله علیه و آله به جنگ مشرکین رفته باشد یا خیر. حتی يك بار دیدن آن حضرت کافی است، اگر چه با او ننشسته و مجلس وی را درك نکرده باشد و یا اینکه به خدمت آن حضرت رسیده ولی بنا به علتی چون کوری و یا عارضه‌ای دیگر، او را به چشم ندیده باشد.

ابن اثیر در **اسد الغابه** تعریف دیگری از اهل سنت برای صحابی بیان می‌کند:

قال الامام ابوبکر احمد بن علی الحافظ با سناده عن سعید بن المسیب أنه قال: الصحابه من اقام مع

رسول الله صلی الله علیه و آله سنة أو سنتین و غزا معه غزوة او غزوتین^۸.

^۱ - تاج العروس من جواهر القاموس.

^۲ - قاموس القرآن.

^۳ - المنجد.

^۴ - قاموس المحيط.

^۵ - لسان العرب.

^۶ - ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن راغب اصفهانی، ج ۲، ص ۵۳۰.

^۷ - الاصابة فی تمیز الصحابة، ج ۱، ص ۱۰.

^۸ - اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۱.

صحابی کسی است که يك يا دو سال با رسول خدا نشست و برخاست داشته باشد و يك يا دو جنگ را در ركاب آن حضرت به جهاد رفته باشد.

و قال احمد بن حنبل: اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله كل من صحبه شهرا او يوما او ساعته أو رآه^۱.

احمد ابن حنبل هم می‌گوید:

هر کس يك ماه يا يك روز يا يك ساعت با پیامبر مصاحبت داشته باشد و یا آن حضرت را دیده باشد، جزء اصحاب است.

و قال محمد بن اسماعيل البخاری: من صحب رسول الله صلى الله عليه وآله أو رآه من المسلمین فهو من اصحابه.

کسی که با رسول خدا بوده یا او را دیده باشد، صحابی است.

و قال القاضي ابوبكر محمد بن الطيب: لا خلاف بين اهل اللغة في أن الصحابي مشتق في الصحبة و أنه ليس مشتقا على قدر مخصوص منها؛ بل هوجار على كل من صحب قليلاً كان أو كثيراً...

بحثی بین اهل لغت نیست که صحابی از صحب مشتق شده و به مقدار معین از همراهی نظر ندارد بلکه در مورد هر کسی که با پیامبر بوده چه کم یا زیاد جاری است.

واقدی نیز می‌گوید:

عقیده علماء این است که گرونده به اسلام از راه اندیشه و فکر که پیامبر را و لو يك ساعت از روز دیده باشد، صحابی است.^۲

در این خصوص نظریه‌های محدود و پراکنده دیگری وجود دارد که مورد اعتنا و توجه واقع نشده است، مانند این نظریه که می‌گوید: صحابی شمرده نمی‌شود، مگر کسی که یکی از صفات چهارگانه زیر را داشته باشد:

۱- مصاحبتش با رسول خدا صلى الله عليه وآله طولانی باشد.

۲- روایتش از حضرت باقی مانده باشد. (از حضرت روایت کرده باشد)

۳- جنگیدن وی در ركاب پیامبر صلى الله عليه وآله به اثبات رسیده باشد.

۴- در ركاب آن حضرت به درجه شهادت نائل آمده باشد.^۳

به طور کلی دیدگاههای مختلف در مورد صحابه را می‌توان چنین طبقه بندی کرد.

۱- صحابی یعنی کسی که پیامبر را دیده باشد.

در این دیدگاه کثرت ملازمت و همراهی شرط نیست و تنها کافی است که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله را دیده باشد حتی برای مدت کوتاهی.

۲- صحابی کسی است که معاصر پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله بوده باشد حتی اگر او را ندیده باشد.

۳- صحابی کسی است که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله را دیده و او را همراهی کرده و از او پیروی کرده و لو مقدار

^۱ - الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۱، ص ۱۰.

^۲ - همان.

^۳ - نظریه عدالت اصحاب و رهبری سیاسی اسلام، ص ۳۳.

اندکی.

۴- صحابی کسی است که به مدت طولانی همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده باشد و از او علم دریافت کرده باشد.

با این حال آنچه از مجموعه بررسیهای لغوی برمی آید این است که صاحب، کسی است که با دیگری زندگی کند، یا مطیع او باشد یا با وی نشست و برخاست نماید، یا او را بدرقه کند، یا با وی رفاقت نماید، یا به کاری اقدام کند و یا حافظ و نگهبان چیزی باشد. همچنین به کسی که مذهبی را بپذیرد و اطاعت از دستورات آن را به گردن گیرد نیز صاحب گفته می‌شود. به همین جهت است که عرف اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام و یا اصحاب ابوحنیفه و اصحاب شافعی، به کار می‌برد.^۱ برخی اندیشمندان در جمع بندی خود از معنای اصحاب آورده‌اند: صاحب و صحابی، در جایی به کار می‌رود که دو یا چند نفر مدت زمانی را در کنار هم بوده و به مصاحبت یکدیگر بگذرانند و از همدی و احیاناً از همکاری و یاری یکدیگر برخوردار شده باشند. به همین سبب این لفظ همیشه مضاف واقع می‌شود و هرگز تنها به کار نمی‌رود.^۲

ناگفته نماند که بنابر تعریفی که ابن حجر عسقلانی از صحابه ارائه می‌دهد، تمام مسلمانان هم عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله صحابه می‌باشند چرا که: هیچ کس در مکه و طائف در سال دهم هجری نمانده بود، مگر آنکه مسلمان شد و با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجه الوداع حاضر شد. چنانکه برخی درباره اوس و خزرج گفته‌اند که احدی از آنان در آخر عهد پیامبر صلی الله علیه و آله باقی نماند مگر آنکه اسلام آورده بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت در حالی که یکی از آنان تظاهر به کفر نماید. با این وصف چه بسا کودکان آنان هم ملحق به صحابه می‌شوند چون احتمالاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنان را دیده باشد. زیرا اصحاب دواعی زیادی برای بردن فرزندان نزد آن حضرت داشتند، آنان فرزندان خود را جهت نامگذاری، کامبرداری، تیرک جستن و... به حضور حضرت می‌بردند. نیز با توجه به اینکه در دولت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امتیازات و تشریفاتی میان حاکم و محکوم وجود نداشت و آن حضرت به تنهایی در میان خیابانها راه می‌رفت و کارهایش را شخصا انجام می‌داد، همه شهروندان در دولت اسلامی می‌توانستند آن حضرت را ببینند و با وی سخن گویند، یا در مجلسش حاضر شوند، و با این وصف تمامی ملت صحابی هستند.^۳ البته شکی نیست که تمام افراد امت اسلامی در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله صحابه لغوی محسوب می‌شوند، اما آیا اصحاب اصطلاحی چنانچه دیدیم بر همه آنها صدق می‌کند؟ طبعاً اگر مراد از اصحاب کسی باشد که حضرت را ولو به يك نگاه دیده باشد، همه امت اسلامی اصحاب شمرده می‌شوند و با توجه به اینکه هیچکدام از افراد امت اسلام نسبت به دیگری برتری ندارد، صحابی بودن آنان نیز موجب برتری شمرده نمی‌شود.

^۱ - ر.ك. نظریه عدالت صحابه و رهبری سیاسی در اسلام، ص ۲۸.

^۲ - در راه وحدت، انتشارات واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت، ج ۱ ص ۳۹.

^۳ - ر.ك. پژوهشی در عدالت صحابه، ص ۲۷ و ۲۶.

ولی اگر ما برای اصحاب امتیازی قائل شویم و مثلاً آنان را عادل شماریم، باید در تعریف آن دقت بیشتری اعمال کنیم. بر همین اساس است که تعریف اصطلاحی صحابی باید از تعریف لفظی آن تفکیک شود.

بنابر همین اساس، آنچه گفته شد، تعریف لغوی اصحاب محسوب می‌شود و در تعریف اصطلاحی آن باید گفت: صحابی کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده و هم رأی و هم عقیده با آن حضرت باشد. این تعریف حداقل تعریف از صحابه است تا جمع بیشتری از امت اسلامی عصر حیات رسول الله صلی الله علیه و آله را در بر گیرد.

عدالت صحابه

آمدی در کتاب الاحکام می‌فرماید: تحقق عدالت مبتنی بر سه پایه است:

- ۱- پرهیز از گناهان کبیره، مثل شرک، قتل مومن، قذف محصنه، زنا، فرار از جنگ، شرب خمر، و...
- ۲- پرهیز از بعضی از گناهان صغیره.
- ۳- پرهیز از بعضی مباحات که خلاف شأن و آداب اجتماعی است.^۱

حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح نخبه الفکر می‌گوید: مراد از عادل شخصی است که دارای استعدادی چنان باشد که وی را بر ملازمت تقوی و مروت وا دارد، و مراد از تقوی پرهیز کردن از کارهای بد از قبیل شرکت و فسق و بدعت است. مختار در کتاب الشهادة عدالت را چنین تفسیر کرده است: آن شخص عادل است که از وی گناه صغیره بدون اصرار سرزده می‌شود به شرطی که از تمام گناهان کبیره مجتنب و برحذر باشد و اعمال نیک وی از صغائرش بیشتر باشد، معنی عدالت همین است و هرگاه شخصی مرتکب کبیره شود عدالت او ساقط خواهد شد.

در شرح این عبارت، ابن عابدین آورده است: در فتاوی صغری نوشته شده است که عادل کسی است که از تمام گناهان کبیره مجتنب شود حتی اگر بیک کبیره‌ای را مرتکب شود، عدالتش ساقط خواهد شد و در گناهان صغیره اکثریت معتبر است و اصرار بر صغیره، زیرا در آن صورت صغیره هم کبیره می‌شود به همین جهت مولف گفته است که اعمال نیک وی بیشتر باشند و آنچه وی گفته است که پس از ارتکاب گناه کبیره عدالت ساقط می‌شود، اما چون توبه کند عدالت وی دوباره عود خواهد کرد.^۲

نووی در التقرب می‌گوید:

عادل مسلمان بالغی است که از فسق بدور باشد.^۳

خلاصه نظریات فقها و محدثین در تفسیر عدل و عدالت این است که عادل مسلمان عاقل و بالغی است که از گناه کبیره اجتناب کرده و بر صغیره مصر نباشد و نیز بر ارتکاب آنها عادت نکند. برخی از علماء اهل سنت، صحابه را معصوم می‌شمارند و اخبار آنها را لازم‌الاتباع می‌دانند. ابن حجر در کتابش می‌نویسد:

اتفق اهل السنة علی ان الجمیع عدول ولم یخالف فی ذلك الاشدوذ من المبتدعه.^۴

^۱ - گفت و گوی مذاهبعدالت صحابه، ج ۲ ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

^۲ - ترجمه مقام صحابه، ص ۹۳-۹۵.

^۳ - همان.

^۴ - الاصابه فی تمیز الصحابه، ج ۱، ص ۱۷.

تمام اهل سنت اتفاق دارند که صحابه عادلند و در این مطلب جز اندکی بدعت‌گذار مخالفت ندارند.
غزالی نیز می‌گوید:

والذی علیه سلف الامة و جماهير الخلف، ان عدالتهم معلومة بتعديل الله عزوجل اياهم و ثنائه عليهم في كتابه.^۱

آنچه که همه گذشتگان بر آن بوده‌اند این است که عدالت آنان معلوم است به‌اینکه خداوند در قرآنش آنان را تعدیل نموده و ثنا گفته است.

ابو حاتم رازی نیز می‌گوید: اما اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آنانکه شاهد وحی و تنزیل کتاب بوده و تفسیر و تأویل را شناخته‌اند، کسانی که خدای عزوجل آنان را برای صحبت و همراهی پیامبرش برگزیده، و یاری خود و اقامه دین و آشکاری حقش را به ایشان سپرده، آنان را صحابه پیامبر پسندیده و آنان را بزرگان و پیشوایان ما قرار داده است، آنان که هر چه را پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از خدای عزوجل به ایشان رسانید، و هر چه را سنت نهاد و تشریح فرمود و هر چه را حکم کرد و واجب یا مستحب قرار داد، و هر چه را امر و نهی تأدیب فرمود، همه را گرفتند و حفظ کردند و استحکام بخشیدند. پس در دین فقیه شدند و امر و نهی خدا و مراد او را، در حضور رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله با مشاهده تفسیر و تأویل کتاب و با گرفتن استنباط از او، دانستند. خدای عزوجل بدین وسیله آنان را شرافت بخشید، و با قرار دادنشان در جایگاه پیشوایی گرامیشان، داشت و شک و کذب و غلط و تردید و فخر و عیب را از آنان زدود و آنان را دادگران امت نامید و در کتاب محکم خویش فرمود: **و كذلك جعلناكم امة وسطا** و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله قول خدای عزوجل «**وسطا**» یعنی دادگر تفسیر فرمود.^۲

ابن عبدالبر در مقدمه کتاب استیعاب می‌نویسد: عدالت همه اصحاب ثابت شده است.^۳

اسدالغابه نیز آورده است: **فأنهم كلهم عدول لا يتطرق اليهم جرح لان الله عز و جل زكياهم و عدلاهم و ذلك مشهور لا يحتاج لذكره.**^۴

آنان همگی عادلند و جرحی به آنان سرایت نمی‌کند زیرا خدا و رسول آنها را تزکیه و تعدیل کرده‌اند و این مطلب مشهور است و احتیاج به دلیل ندارد.

وی در مقدمه کتاب اسدالغابه می‌نویسد: سنن که محور شرع و تفضیل احکام و آشنایی با حلال و حرام و دیگر امور مربوط به دین و آیین ما می‌باشد هنگامی قابل قبول است که رجال و اساتید و راویان آنها قبلاً شناسایی شده باشند که پیشاپیش و مقدم بر آنها، شناخت اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار دارد و اگر کسی اصحاب و رسول خدا را نشناسد، دیگران برای او مجهول‌تر و ناشناخته‌تر باقی خواهند ماند، پس شایسته است که اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از لحاظ نسب و شرح حالشان شناخته شوند. اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با دیگر راویان حدیث و سنت در همه موارد یکسان و برابرند، مگر در جرح و تعدیل و خرده‌گیری و ایراد، زیرا همه آنها عادلند و راهی برای عیب‌جویی و خرده‌گیری از آنان

^۱ - المستصفی، ج ۱، ص ۱۶۴.

^۲ - ر. ک. عدالت صحابه، سید مرتضی عسگری.

^۳ - ویژگیها و دیدگاههای دو مکتب در اسلام، سید مرتضی عسگری، به نقل از الاستیعاب، ج ۱، ص ۲.

^۴ - اسدالغابه، ج ۱، ص ۳.

وجود ندارد.^۱

نووی که جمله‌ای از او را در تعریف عدالت مطرح کردیم، در شرح صحیح مسلم می‌نویسد:
صحابه (رضی الله عنهم) همگی از بهترین مردم، و سروران این امت بودند و از مردم پس از خود، برتر و همه عادل و نمونه بودند و هیچ گونه ناخالصی در آنها نبوده و آمیختگی پس از آنها پیدا شد و کسانی که پس از آنها آمدند، ناخالصی داشتند.^۲

^۱ - ویژگیهای دو مکتب در دیدگاه اسلام، ۱۴۸.

^۲ - اهل سنت واقعی، محمدتیجانی تونسسی، ص ۱۹۹ به نقل از صحیح مسلم، با شرح نووی، ج ۸، ص ۲۲.